

حباب لذت

آیا ملحد به لذت مداوم خواهد رسید؟

نویسنده: کوستان ابراهیمی





الرحمن الرحيم

ناباوری

سرزمین الحاد حتی سراب هم نیست. سراب در هر صورت یک «نبودن» است، نبودن آب. اما الحاد هم نبودن آن چیزی است که شخص ناباور انتظارش را دارد، هم بودن خیلی چیزهای ترسناکی که انتظارش را نداشته. لذتی که انتظارش را می‌کشد واقعی است، اما در حد نازکی، رنگارنگی، سبکی و ناماندگاری حباب. این حباب در اولین برخورد با واقعیت‌های این دنیا که بالذت مداوم سر سازگاری ندارد می‌ترکد و ناباور از آن محفظه رنگین و لطیف و سبک به زمین سخت واقعیت سقوط می‌کند.

حباب لذت

آیا ملحد به لذت مداوم خواهد رسید؟

نه سراب، نه واقعی

هیچ رمانی به غمگینی زندگی ملحد نمی‌رسد. نه در این دنیا کاملاً به خواسته‌اش می‌رسد و نه در آخرتی که منکر آن است رنگ آرامش می‌بیند. لذت‌های دنیا سراب نیست اما سراب‌گونه است، به این شکل که با رسیدن به هر لذت، لذتی دیگری خود را نشان می‌دهد و با اشباع آن، لذتی بزرگتر خودنمایی می‌کند. جستن خوشبختی از لذت‌ها همانند دویدن بر تردمیل است و غم‌انگیز آنکه از جایی به بعد جایی یا لذت‌ها غیر قابل دسترسی می‌شوند یا خود فرد دیگر توانایی بدنی آن را نخواهد داشت. خوشبختی ملحد اینگونه است، سراب نیست اما سیری هم ندارد.

فحشا و الکلی (یا مخدر). این‌ها بت‌های ملحد هستند ولی به شکل عجیبی انسان را وابسته و در عین حال بی‌حس می‌کنند. جایی دیگر شراب برای مستی نیست، برای درد نکشیدن است. فحشا و مواد. و می‌بینی که هدف از لذت به درد نکشیدن تغییر می‌یابد و در پایان هیچ ملحدی از لذت خودکشی نمی‌کند.

دنیای یک ملحد وابسته به بیرون است، اما آنچه بیرون است معنا نیست بلکه اشیایی است برای بهره بردن و لذت. برای یک ناباور، اشیای بیرون اصل هستند اما معنای درون اصل نیست و تقلبی است. در پایان او بیشتر اسیر اشیا می شود تا آنکه به معنای خود ساخته درون توجه نشان دهد. ملحد حتی نمی تواند برای گرفتن حق خود خطر کند چون همین یک جان را دارد. جان، گیرنده لذت های بیرونی است پس نباید بر سر آن ریسک کرد. از این رو دنیای ملحد سراسر ترس و اضطراب از دست دادن است. از دست دادن لذت های بیرونی و از دست دادن ابزار لذت یعنی بدن.

بدن گیرنده ای است که بر اثر اصطکاک زیاد با لذت ها کم کم بی حس می شود و به محرک های پیشین پاسخ نخواهد داد. جان ملحد کم کم خاصیت خود را از دست می دهد و به جای وسیله لذت به وسیله عذاب او تبدیل می شود.

بدون در نظر گرفتن خداوند چند رویکرد پیش می‌آید. یکی رویکرد شعاری اما بی پشتوانه است مانند این دست حرف‌ها که: **«توانسان خوبی باش و نگذار دنیا روت اثر بد بذاره»**. این یک شعار است که برای ملحد ذاتا معنایی ندارد. چرا من خوبی کنم و بدی ببینم؟ نزدیکترین راه حل این است که من هم بد باشم. عکس العمل کسی که قرار نیست برگردد مانند دانش آموزی است که روز آخر مدرسه‌ای که قرار نیست دیگر به آنجا برگردد، بر روی نیمکت‌های فحش می‌نویسد.

رویکرد بعدی همین رویکرد بدور از اخلاق است که بیشتر با الحاد هماهنگ است. تا می‌توانی **«حق»** خودت را از این زندگی بگیر، مهم نیست واقعا حق تو باشد. دیگران مهم نیستند! در این حالت تربیت ملحد هم صرفا برای منفعت دنیوی فرزندش خواهد بود نه برای ارزش‌های اخلاقی.

رویکرد بعدی رویکرد اخلاقِ منفعتی است. یعنی فرزند خود را بر اساس نوعی اخلاق تربیت می‌کنند که نتیجه خوب دنیوی داشته باشد. «به قوانین احترام بگذار چون جامعه اگر بی‌قانون شود همه زیان می‌بینیم». این رویکرد هم تا جایی جواب می‌دهد اما در برخی موقعیت‌ها عمل به قانون هم بی‌فایده است به ویژه در هنگام بحران‌ها که دیگر خوب بودن و قانونمند بودن مفید نیست. برای همین میزان دزدی‌ها در هنگام بلاهایی مانند سیل و زلزله و آتش‌سوزی‌ها در کشورهای کمتر دین‌دار به شدت بالا می‌رود.

تَرَد، خیلی تَرَد



تد، خیلی تد

ملحد خیلی شکننده است چون میزان دردی که برای فقدان می‌کشد بیشتر است. چرا بیشتر است؟ چون فقدان ملحد پوچ است. دنیای بدون معنا واقعا هم غمگین است. این تولدها و مرگ‌های پی در پی. اینکه بخش زایشگاه و بخش سردخانه بیمارستان‌ها هر روز پر و خالی می‌شوند اگر معنایی نداشته باشد دردناک است. پس مسئله این نیست که دنیا غم و درد دارد - که قطعا دارد - مسئله این است که این درد و غم پوچ باشد. معضل اصلی الحاد همین است.

مسئله پوچی آنقدر عمیق است که لازم نیست خود ملحد دچار غم و درد شود - که قطعا می‌شود - بلکه کافی است غم و درد دیگران و بلکه حتی درد حیوانات را ببیند تا زجر بکشد. فقط هم درد و غم نیست، حتی خیر و نیکوکاری هم می‌تواند برای یک ملحد دردناک و کشنده باشد. ملحدی که به دیگران کمک می‌کند اما بدی می‌بیند یا ملحدی که همه زندگی‌اش آسیبی به کسی نرسانده اما دچار درد و غم می‌شود. به نظر شما او اصلا می‌تواند انتظاری داشته باشد؟ می‌شود

گفت بیچاره‌ترین ملحدها همان‌هایی هستند که می‌خواهند «اخلاقی» زندگی کنند و دچار ستم نشوند. با آب همه اقیانوس‌ها هم نمی‌شود عمق درد و غم یک ملحد را نوشت. گفتم که، هیچ ملحدی از روی لذت خودکشی نمی‌کند. فقط هم خودکشی نیست، گاهی کشتنِ «آگاهی» است. اگر دین از تو همه آگاهی‌ات را می‌خواهد برای آن است که برای خوشبختی دینی باید کاملاً بیدار بود، باید با همه حواس مناجات کرد و با همه توجه جهان را دید و به عظمت خالق اعتراف کرد. در نگاه الحادی اما جهان پوچ است و برای ندیدن این پوچی باید به ته چاه ناآگاهی رفت. خلسه مخدر یا مستی الکلی، فرقی نمی‌کند. آگاهی کمتر، زجر کمتر.

آگاهی، خلسه



آگاهی، خلسه

برعکس مؤمن که امر به «دیدن» شده است، کوری برای ملحد ضروری است. مؤمن هرچی بیشتر ببیند خشنودتر می‌شود ولی ملحد باید از دیدن اجتناب کند. هرچه پیش از این گفتیم و افراط در برخی لذت‌ها همه برای دوری از دیدن است. جایی یکی از کم‌دین‌های مشهور هالیوود به طرز غم‌انگیزی به این کوری اشاره کرده بود: ما آثار هنری را تولید می‌کنیم تا زندگی قابل تحمل شود. این یعنی سرگرمی و سینما برای ندیدن است، می‌بینی که نبینی، و موسیقی... ساعت‌ها غرق شدن در صداها هم برای نشنیدن است. سرگرم شو تا تلخی دنیا را نبینی و نشنوی.

دقیق شدن در زندگی و پندهای آن برای مؤمن درس است و اتفاقاً او را در راهش یاری می‌دهد. مؤمن امر شده که به غذایش بنگرد، به میوه‌ها بنگرد، به زمین و آسمان و سرنوشت پیشینیان. غفلت در ادبیات دینی یک نقص است و خطرناک است. برعکس اما در بینش الحادی دیدن و تأمل خطرناک است.

نمی‌گوییم ملحدها نمی‌بینند و تامل نمی‌کنند اما اتفاقاً همین دسته که بیشتر می‌بینند بیشتر در معرض خطر پوچی و عوارض ناشی از آن هستند. همانطور که اخلاقی زیستن برای بی‌باور خطرناک است، معنا یافتن برای زندگی هم می‌تواند خطرناک باشد. از آنجایی که دیدن و تامل برای مؤمن اهمیت دارد، دین هم امر به حفظ ابزار تامل و تعقل کرده است. شراب حرام است چون ابزار تعقل را از انسان می‌گیرد. مواد مخدر نیز. حتی باید از عوامل غفلت‌آور و مست‌کننده عقل مانند موسیقی نیز دوری کند. مؤمن به چشمان باز و ظرفیت کامل عقلی خود نیازمند است. دیدن برای او خطرناک نیست و بلکه مفید است. بیداری مؤمن آرامش است و خواب بی‌باور، کابوس.

قله لذت بی پایان



تله لذت بی پایان

در وهله نخست و برای ذهن کوتاه بین، ملحد دارد دنیا را به دست می آورد، اما این تله خطرناک الحاد برای ملحدان نوپاست. اینکه شخصی قیود دینی و احکام شرع را کنار بزند به معنای به دست آوردن دنیا نیست. این تصور بیشتر برای ملحدهای تازه کار در جوامعی شکل می گیرد که مذهبی هستند. توهم ملحد این است که با الحاد، همه چیزهایی که او را از لذت بردن بی نهایت باز داشته اند به دست خواهد آورد اما چند مسئله را تنها وقتی درک می کند که مدتی در حال الحاد زندگی کند. نخست این است که: انجام ندادن لذت ها به شکل کامل و عدم اسراف در آن در حقیقت نگه دارنده لذت است. لذت ها وقتی برای انسان جذابیت دارند که تا نهایت آن پیش نرود و همیشه کارهای نکرده ای باقی بماند.

اشباع کامل هر لذت در را برای لذت‌های بعدی باز می‌کند و لذت‌ها که به پایان رسید دو حالت پیش می‌آید، یا انسان به سمت کارهای شاذ و عجیب و غریب می‌رود و دیگر لذت‌های فطری او را سیر نمی‌کند و در خلاف فطرت به جستجوی لذت‌های جدید برمی‌آید و یا بن‌بست لذت را درک می‌کند و تازه به این حقیقت پی می‌برد که ما چیزی به نام لذت بی‌انتهای همیشگی نداریم و پایانش ملال و بی‌حوصلگی و سردی است. البته توهم لذت بی‌حد و حصر انسان را وارد یک باتلاق دیگر هم می‌کند: هک سیستم لذت. یک عامل بیرونی باید به من سرخوشی و لذتی بیش از آنچه در اشیای طبیعی هست بدهد. این می‌تواند انسان را مستعد مواد روانگردان و الکل کند. اما این دو هم در آغاز نقش لذت بخش دارند و در پایان نقش ضد درد. اوج لذت‌خواهی ملحد در پایان به اینجا می‌رسد: دوری از درد. نقطهٔ صفر محض. معنی این حرف این نیست که ملحد در نقطه صفر به سر می‌برد، نه! آرزوی او نقطه صفر است.

انگیزه مومن و ملحد



انگیزه مومن و ملحد

بیایید به عوامل جلوبرنده مؤمن و ملحد نگاهی بیندازیم. یک مؤمن امید به خشنودی پروردگار و به دست آوردن بهشت او دارد: خدا و آخرت. مسئله بسیار ساده است و این انگیزه را می‌توان برای هر انسانی به سادگی شرح داد. اما انگیزه ملحد چیست؟ اگر خدا و آخرت را در نظر نگیریم هرچه هست باید در حیطه همین دنیا قابل توضیح باشد. قبلاً گفتیم که برخی از تازه ملحدها در تله «لذت بی‌پایان» می‌افتند و اینگونه وارد الحاد می‌شوند و سپس از لذت گذشته و به بی‌دردی راضی می‌شوند. پس یکی از انگیزه‌های الحاد لذت بی‌پایان است. حتی داوکینز در کمپین تبلیغاتی «اتوبوس بی‌خدا» که بر روی اتوبوس‌های لندن منتشر کرده بود، همین تله را به کار برده بود: «احتمالاً خدایی نباشد؛ از نگران دست بردار و از زندگی‌ات لذت ببر!» این یک نمونه واضح از «تله لذت» است.

غرور ملحد



غرور ملحد

اما لذت تنها انگیزه ملاحده نیست. موارد دیگر هم هست؛ مثلاً حس غرور و تمایز. بسیاری از تازه ملحدها برای نشان دادن تمایز خود از جامعه یا القای تصور «هوش» بیشتر، روبه الحاد می‌آورند. این را می‌توان از پروفایل این دست افراد در شبکه‌های اجتماعی هم دانست. نمادهایی مانند مغز، مغز روشن، اتم، کهکشان و این دست نمادها که می‌خواهد برتری او از نظر هوشی را نشان دهد. ارضای غرور از اصلی‌ترین دلایل الحاد به ویژه در میان جوان‌هاست.

مشکل غرور این است که از این دروازه می‌توان وارد الحاد شد اما پس از ورود، بسته می‌شود و همین غرور مانع از بازگشت ملحد می‌شود. او در آغاز به تمسخر دیندارها می‌پردازد و چه بسا رویارویی با آنان را ساده می‌بیند اما پس از آنکه با چند مناظره کننده باسواد مؤمن روبرو شد متوجه اشتباهش می‌شود اما غرور مانع از بازگشت او می‌شود و سپس سال‌های طولانی را صرف اثبات درست بودن موضع خود می‌کند.

به قول معروف: «بیشترین کسی که درباره خدا حرف می‌زند، ملحد است». اعتراف به معنای کشتن غرور است.

غرور و خود بزرگ‌بینی از جهت دیگری هم خطرناک است. ترس از دست دادن جایگاه حتی اگر آن جایگاه توهمی بیش نباشد! در سیرت آمده که هراکلیوس امپراتور بیزانس با وجود پذیرش دعوت پیامبر **صلی الله علیه وسلم** از نظر عقلی، برای آنکه جایگاه خود را از دست ندهد مسلمان نشد. مشکل این است که ملاحده حتی بدون داشتن جایگاه اجتماعی، مغرور هستند. غالب ملاحده مخصوصا از نوع مجازی بزرگ نیستند اما خود را بزرگ می‌بینند؛ غرور و احساس عظمتی که عملا به آن دست نخواهند یافت.

پروردگار متعال درباره این احساس عظمت پوچ می‌فرماید:
 {إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنَّ فِي
 صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ بِبَالِغِيهِ} [غافر: ۵۶] (آنان که درباره
 آیات الله بی‌آنکه حتی برایشان آمده باشد به جدل
 برمی‌خیزند در دل‌هایشان جز بزرگ‌نمایی نیست [و] آنان به آن
 [بزرگی که آرزویش را دارند] نخواهند رسید).

همین احساس غرور است که گاه باعث می‌شود این ملاحظه با
 احساس اعتماد به نفس ادعاهایی را درباره اسلام مطرح کنند
 که حتی کودکان مسلمان هم از بطلان آن آگاهند.

گم گشتگی



گم گشتگی

گم گشتگی از آثار مستقیم الحاد است. اصطلاح گمراهی یکی از اصطلاحات اصلی قرآن است و حاصل پیروی نکردن از حق است. واژه نور و ظلمات هم از واژه‌های پرکاربرد قرآنی است. نور یکی است اما تاریکی‌ها بسیار است. وقتی نور نباشد، داشتن چشم هم فایده‌ای ندارد. وقتی نور نباشد هر کسی راه را در ذهن خود به شکلی تصور می‌کند، در نتیجه تصور از تاریکی هم مانند خود تاریکی پرشمار است. مسئله ایمان به خدا و آخرت فقط برای پایان نیست، بلکه راه را نیز تعیین می‌کند. انسان، بی‌نور و وحی هزاران راه تخیلی دارد و در نتیجه ما هزاران راه داریم و هزاران گمراه. با راه‌های تخیلی نمی‌توان به منزل رسید.

شعار زندگی الحادی



شعار زدگی الحادی

واژه آزادی از واژه‌های مقدس ناباوران است. آنان این اصطلاح را به شکل افراطی برای تمایز خود از باورمندان مطرح می‌کنند. در بحث غرور ملحد به این مورد پرداختیم. اما آیا ملحد آزاد است؟ جدا از بحث جبر و اختیار که غالب ملاحظه معاصر معتقد به جبر هستند، انسان نمی‌تواند بدون تاثیرپذیری از بیرون زندگی کند یا راه خود را تعیین کند. برای مثال هیچ ملحدی نمی‌تواند ادعا کند طرز لباس پوشیدن او کاملاً از اراده خود او سرچشمه گرفته. او با نگاه به جامعه یا جایی دیگر از میان چند انتخاب یکی را برمی‌گزیند. یک آزادی‌گزینشی نوع دیگری از جبر است.

انسان ناباور حتی نمی‌تواند بر اساس باور درونی برای خودش ارزش تعیین کند. جهان بیرون اگر تابع بازار باشد افراد را بر اساس لباسی که پوشیده‌اند، ساعتی که به دست کرده‌اند، مارک کیفی که بر دوش دارند و نوع گوشی او سطح بندی می‌کند.

نداشتن یک هدف والا و نداشتن ارزشی که از فرای این هستی آمده باشد ناگزیر انسان ناباور را تابع چیزی بر روی همین زمین می‌کند. آزادی هم یک توهم است. او تابع است، او نیازمند تایید است، ارزش او هم به صفرهای حساب بانکی اوست. او یک برده اجتماعی است.

با این حال حتی اگر ملحدی ادعا کند تابع خودش است، این هم آزادی نیست. در ادبیات اسلامی این را تبعیت از هوای نفس می‌نامند. نداشتن الگوی والا باعث می‌شود عقل ملحد هم تابع نفس او باشد. این تبعیت هوای نفس همانقدر «آزادی» است که سقوط آزاد، آزادی است. مورد من بحث فلسفی درباره آزادی نیست. اما واژه آزادی همیشه در مواضع زیبا و مفید به کار می‌رود. آیا برنگشتن کودکان به خانه تا دیروقت نوعی آزادی برای آنان به حساب می‌آید؟ قطعاً خیر! پیروی از هوای نفس نیز همین است.

اهداف کوتاه مدت



اهداف کوتاه مدت

زندگی انسان واقعا کوتاه است. کافی است به عمر جهان پی ببریم. حتی بسیاری اوقات ساخته دست انسان صدها برابر او عمر می کند. این عمر کوتاه برای یک ملحد روراست تنها یک پیام دارد: استفاده کن، لذت ببر! توجه داشته باشید که همین عمر کوتاه هم همه اش قابل استفاده نیست. کودکی را اگر در نظر نگیریم یک انسان تنها چیزی حدود چهل سال فرصت دارد تا از بدن خود استفاده کند و همین او را عجول می کند.

واژه فداکاری برای ملحد معنایی ندارد و در حقیقت یک بار دینی و فرا مادی دارد. به قول علی عزت بگوویچ ما ملحد با اخلاق داریم اما اخلاق الحادی نداریم. ملحدی که با الحاد خود روراست است هرگز فداکاری نمی کند.

بنابراین اولین هدف یک ملحد پیشرفت آنی و سریع است. به دست آوردن زودتر پول برای هدر نرفتن «جوانی» که بهترین فرصت لذت بردن است. این است که شما نمی‌توانید از یک ملحد انتظار داشته باشید درختی را بکارد که فرزندانش میوه آن را بخورند. ملحد درختی با میوه آماده را ترجیح می‌دهد. از این نرسیدن یا دیر رسیدن برای یک ناباور به شدت استرس آور و عامل افسردگی است.

از این رو با ضعف دینداری، میل به ساختن هم‌پایین می‌آید و انسان‌ها ترجیح می‌دهند در یک محیط مرفه که دیگران قبلاً زحمت آن را کشیده‌اند ساکن شوند، مگر آنکه جایی دیگر نباشد و مجبور به ساختن شوند. میل به مهاجرت در جوامع سکولار توسعه نیافته بسیار بالاست. میزان تعلقات اجتماعی ضعیف است و از سوی دیگر فرصت جوانی اندک. پس به «بهشت» اروپا و آمریکا مهاجرت کنیم! اگر بهشت در همین دنیا باشد باید برای رسیدن به آن پل صراط «مهاجرت» گذشت. البته من منکر وضعیت بد برخی از کشورهای مسلمان نیستم و هر مهاجرتی برای این اهداف نیست، اما میزان فرار در جوامع شهری و کمتر دیندار بیشتر است حتی اگر جنگ و مشکلات سیاسی در میان نباشد.

ذات شاکی ملحد



ذات شاکی ملحد

ذات ملحد شاکی است. همین باعث می‌شود ملحدی که به خدا اعتقاد ندارد پس از زلزله شروع به بد گفتن از خداوند می‌کند! ملحد نالان است و هر دردی برایش بهانه‌ای برای بد و بی‌راه گفتن به زمین و زمان می‌شود. نالان بودن ملحد از بی‌اعتقادی او به معناست. حتی روزمرگی پوچ هم دردناک است چه رسد به درد. بسیاری از ملاحده که در محیط‌های اسلامی زندگی کرده‌اند صرفاً نگاهشان به لذت است. بسیاری از این ملاحده در محیط امن خانواده که در حقیقت یک محیط «دین‌ساخته» است بزرگ شده‌اند و درک درستی از رها شدگی و دنیای بیرون ندارند و فکر می‌کنند با باز شدن درهای لذت همه چیز حل می‌شود اما زندگی فقط لذت نیست. درد، روزمرگی، از دست دادن، فشارهای کاری و کلی چیز دیگر در این دنیا هست که ملحد نوپا آنها را در نظر نگرفته است.

ما انسان‌ها بیشتر از لذت، به دوری از درد نیاز داریم. هر انسانی که از خانه بیرون می‌رود بیش از آنکه با فرصت‌ها روبرو باشد با خطر روبروست. اما الحاد، به ویژه در آغاز جوانی بیشتر نگاهی به لذت و دستاورد است تا نجات. این دیدگاه با بیشتر شدن سن با دیوار واقعیت برخورد می‌کند. ملحد به تدریج شیرینی «آزادی» را از دست داده و با تلخی «رها شدگی» روبرو می‌شود.

من فحش می‌دهم اما مرا بپذیرید!



من فحش می‌دهم اما مرا بپذیرید!

طبع بشری پذیرش خواه است، با این حال زندگی یک ملحد در جامعه مسلمان بسیار پرچالش است. ملحد دوست دارد با همین تفکر و با وجود نفرت از اسلام، میان مسلمانان پذیرفته شود. در حقیقت این همه افراط درباره «دیگر پذیری» برای پذیرش نفرت از اسلام در میان مسلمانان است، اما همین ملحد از قوانین ضد اسلامی در کشورهای دیگر حمایت می‌کند! این نیاز به همدلی و در عین حال دشمنی با عقاید دیگران از ملحد یک شخصیت کینه‌ای می‌سازد. بسیاری از یوزرهای ناشناس فحاش در شبکه‌های اجتماعی ملاحظه‌ای هستند که راهی برای خالی کردن کینه‌شان نیافته‌اند جز فضای شبکه‌های اجتماعی. حتی حضور پرشمار ملاحظه در شبکه‌های اجتماعی نوعی جبران همین عدم حضور - یا ناتوانی از حضور - در جامعه است. مردم را نمی‌توان از عقایدشان جدا کرد و گفتن اینکه من به مردم احترام می‌گذارم و در عین حال می‌خواهم کتاب مقدس آنان را وسط شهر آتش بزنم یک کمدی الحادی است.

معمای رنج و معنا



معمای رنج و معنا

انسان با از دست دادن چگونه کنار می‌آید؟ برای مؤمن این یک مسئله واضح و حل شده است: خداوند اجر مرا می‌دهد. «مصیبتی به مسلمان نمی‌رسد مگر آنکه خداوند با آن از گناهان او کم می‌کند، حتی خاری که به پایش برود» (بخاری). حتی درد رفتن خاری در پا، پوچ و بی‌معنا نیست چه رسد به غم‌های مزمن و از دست دادن‌های تلخ و دیگر مصیبت‌ها. اما پاداش درد ملحد چیست؟ هیچ! درد پوچ است همانطور که شادی پوچ و بی‌پشتوانه است. شادی چیست جز تعدادی فعل و انفعال عصبی؟ حسرت، بخش اصلی زندگی بی‌معناست. حسرت از دست دادن و حتی حسرت به دست نیاوردن! هم دردها بی‌پاداش است و هم خوبی‌ها اگر تشویقی در کار نباشد بی‌معنی است.

ملحد کم کم می‌داند که کار نیکش باید پاداشی در همین دنیا داشته باشد برای همین نخواهد توانست بدون فیلم‌برداری کار خوبی کند. همه چیز باید ثبت شود. نیکوکاری مؤمن نیاز به نمایش ندارد زیرا «خداوند می‌بیند» اما نیکوکاری ملحد باید دیده شود.

سخن درباره زندگی ملحد و مؤمن قطعاً به مسئله اصلی «معنا» می‌رسد. معنای زندگی چیست؟ رنج‌های ما در زندگی ارتباط مستقیمی با این پرسش دارد. ما اینجا چکار می‌کنیم؟ این گذر زمان، این همه تلاش، این رفتن‌ها و آمدن‌ها، این همه رنج و اشک و لبخند آیا چیزی در پس خود دارد یا همه چیز پوچ است و باید سرفه کنان از کنار این جنگل سوخته گذشت؟

تفاوت اصلی مؤمن و ملحد در باب معنا این است که برای مؤمن از همان نخست زندگی معنای اصیلی در بیرون از خود دارد. معنایی که با فنای این بدن به فنا نمی‌رود. یک «معنای اصیل». برای ملحد مسئله کاملاً متفاوت است.

از نظر یک ناباور زندگی معنای ذاتی یا اصیل ندارد. از اینجا ممکن است ناباوران بر اساس جهان بینی خود معنایی غیر ذاتی و خودساخته از زندگی دست و پا کنند یا نکنند. معنایی سکولار از این نوع است: تو خودت آن را ساخته‌ای. اما مشکل این نوع معنا چیست؟ مشکلش این است که خودساخته را می‌توان خود تخریب کرد. اگر معنا از درون من آمده باشد نه جایی آن بیرون، در درون من هم امکان از بین رفتن دارد. همه چیز به مزاج من مربوط است. من اینجا کاری به پوچ‌گرایان ندارم وضعیت معناگرایان ناباور هم چندان زیبا نیست.

در پایان

تلاش من در این نوشته، پرتو انداختن بر جنبه‌هایی از الحاد بود که شاید از راه دور و برای جوان‌ترها قابل دیدن نباشد. برای چشیدن درد سوختن نیازی به بنزین و فندک نیست، می‌توان داستان‌های سوختن را شنید و دید، روایت سوختن را خواند. چیزی شبیه به خواندن تجربه ملحدهای به اسلام برگشته. جهان برای پاداش نهایی طراحی نشده و حتی به ما تضمینی داده نشده که در این دنیا رنج نکشیم و بلکه انسان در رنج آفریده شده، چه رسد به آنکه از این زندگی انتظار بهشت داشته باشد. فردگرایی و خودخواهی و ندیدن مرز در برابر امیال تنها از دور زیباست و انسان ناباور بالاخره متوجه خواهد شد که هدفش از لذت به فرار تغییر یافته. فرار از چه؟ از خودی که با خود به همراه دارد، از دیوی که در پوست اوست. ایمان نیز آنقدر با ارزش است که هر کس دوباره به سرزمین امن باور باز نمی‌گردد. امید است که این نوشته با همه تلخی‌اش عزیزان بسیاری را از آزمودن درد بی‌نیاز کند. آغوشِ باور محدودیت نیست، گرما و انس است.